

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

کدام جانشین برای جمهوری اسلامی؟

موضوع مهم دیگر که به انقلاب کنونی ایران مربوط است ترسیم یک آلترناتیو واقعی و به عبارتی دیگر شناساندن نوع حکومتی است که برای تحقق خواسته های توده ها باید جانشین جمهوری اسلامی گردد. وظیفه تئوریزه کردن این امر بر عهده نیروهای پیشروئی قرار دارد که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق خواسته های برحق و انقلابی توده های به پا خاسته می باشند. لذا در شرایطی که توده ها حاکمیت کنونی را نفی و به لزوم استقرار حکومت و نظم جدید پی برده اند، باید به طور کاملاً روشن و صریح این امر که چگونه حکومتی می تواند پاسخگوی نیاز های جامعه ایران باشد، به توده ها توضیح داده شود و همچنین به آن ها گفته شود که چگونه می توان به چنان حکومتی دست یافت.

در تعیین حاکمیتی که واقعا مدافع منافع اکثریت آحاد جامعه باشد، در رابطه با نیروهائی که به نام چپ شناخته می شوند، این بحث مطرح است که اگر قرار به برخوردی جدی است هم باید شرایط تحقق آن حاکمیت معلوم شود و هم چگونگی دست یابی به آن پیشاپیش باید ترسیم گردد. برخی از برقراری حکومت شورائی صحبت می کنند بدون آن که ماهیت طبقاتی این حکومت و نقش کارگران در آن را با وضوح بیان کرده و راه های عملی رسیدن به این حکومت را تعیین و روشنی بخشند. آن هم در شرایطی که شکل شورائی داشتن یک حکومت الزاماً به معنی کارگری و انقلابی بودن آن نیست. کسانی هم هستند که مشخصاً از برقراری یک حکومت سوسیالیستی و سپردن قدرت به دست شوراهای (البته بدون ارائه درک روشنی از شوراهای) سخن می گویند. همانطور که می دانیم شوراهای کارگری و برقراری حکومت شورائی سوسیالیستی دست آورد پرولتاریای روسیه می باشد. اما اغلب کسانی که در ایران از انقلاب سوسیالیستی و شورائی صحبت می کنند همان ها هستند که حتی تصور تسلیح کارگران را هم به خود راه نمی دهند و عملاً هم نقشی برای روشنفکران انقلابی در این زمینه قایل نیستند. آن ها یا نمی دانند و یا به روی خود نمی آورند که اگر منظور از شوراهای کارگری، همان است که مثلاً در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه وجود داشتند، آن شوراهای با وجود کارگران مسلح و سربازان مسلح بر پا شدند. اساساً بدون مسلح بودن شوراهای کارگری در روسیه، آن ها به راحتی از طرف نیروی سرکوب دشمن قلع و قمع می شدند. (مطالعه مطلبی تحت عنوان "در صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر، پیش به سوی اکتبری دیگر" از نویسنده این سطور نیز می تواند اطلاعاتی در این زمینه به خوانندگان ارائه دهد). بنابراین این دسته در درجه اول باید بگویند که شوراهای مورد نظرشان کی و در چه پروسه ای می توانند مسلح شوند و نقش نیروهای روشنفکر به مثابه نیروی آگاه در این زمینه چیست؟

اما از موضوع فوق که بگذریم، باید بدانیم که تعیین جایگزین برای جمهوری اسلامی قبل از این که امری نظری باشد، یک امر کاملاً عملی است. بلشویکها در سال ۱۹۰۵ در مقابل کسانی که بر سوسیالیستی بودن انقلاب روسیه اصرار می ورزیدند، ضمن متذکر شدن این امر بدیهی که سوسیالیسم را طبقه کارگر باید در کشور بر پا کند و "آزادی کارگران فقط به دست خود کارگران می تواند انجام گیرد"، وجود طبقه کارگر متشکل و آگاه به منافع طبقاتی خود را از شروط اصلی برپائی سوسیالیسم در جامعه خود به حساب می آوردند. با توجه

به این که در جریان انقلاب ۱۹۰۵ نیروهای مخالف بلشویک ها مرحله انقلاب را سوسیالیستی می خواندند، لنین در پاسخ به آن ها می گفت: "صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حسن نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پر سر و صدا ولی تو خالی آنارشیستی اکتفا نوزید، آن وقت فوراً خواهید دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوطست به اجرای هر چه کاملتر اصلاحات دموکراتیک."

شکی نیست که شرایط کنونی جامعه ایران به لحاظ ساختار اقتصادی - اجتماعی بسیار متفاوت از جامعه روسیه در سال ۱۹۰۵ می باشد. اگر در روسیه بورژوازی ، خود در مقابل حکومت تزار قرار داشت و بلشویک ها آن را متفق موفتی خود به حساب می آوردند، در جامعه ما کارگران تنها با خلع ید از سرمایه داران می توانند انقلاب را به پیش ببرند و تنها با نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران (که بزرگترین ویژگی آن وابستگی اش به امپریالیسم می باشد) امکان رهایی طبقه کارگر و تحقق خواست های ستمدیدگان در ایران وجود دارد. اما این واقعیت ذره ای از اهمیت آموزش لنین که تعیین مرحله انقلاب یک امر عملی و در ارتباط با واقعیت های عینی است در ارتباط با بحث چه حکومتی باید جانشین جمهوری اسلامی گردد، نمی کاهد. ببینیم امر عملی بودن مرحله انقلاب در جامعه ما به چه معناست.

انقلاب دموکراتیک پیش در آمد انقلاب سوسیالیستی در ایران!

به گونه ای که چریکهای فدائی خلق از دیر باز از زبان رفیق مسعود احمدزاده مطرح کرده اند، عصر انقلابات دموکراتیک با رهبری های بورژوائی یا احیاناً خرده بورژوائی، در سراسر جهان دیگر به سر آمده است و در ایران نیز انقلاب تنها با رهبری طبقه کارگر می تواند به پیروزی برسد. رفیق مسعود از لزوم انقلاب دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر صحبت می کند. با این حال وی با وفاداری به آموزش لنین و وقوف به این امر که مرحله انقلاب دقیقاً مشروط به فاکتورهای عملی است ، مطرح می کند که انقلاب در ایران یا عام ترین شعارها و برنامه های دموکراتیک شروع می شود و پرولتاریا در جریان یک مبارزه مسلحانه انقلابی توده ای خود را متشکل و قدرتمند می سازد؛ و در این روند است که باید توانائی تأمین هژمونی خود بر اقلشار خرده بورژوازی را به دست آورد. بنابراین وقتی کارگران در شرایط و فضائی که رشد مبارزه مسلحانه در جامعه به وجود می آورد امکان متشکل شدن در ارگان های صنفی و انقلابی خود را یافته (و حتی موفق به ایجاد حزب واقعی طبقه کارگر گردیدند) در این صورت قادر به پیشبرد انقلاب در جهت تحقق جامعه دلخواه خود یعنی سوسیالیسم خواهند شد. اگر چنین پروسه ای طی شود ، آن گاه مسیر انقلاب دیگر نه مسیر یک انقلاب دموکراتیک بلکه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. به همین خاطر باید گفت که بر اساس نظرات چریکهای فدائی خلق، طبقه کارگر در ایران ، انقلاب سوسیالیستی خود را با دست زدن به انقلاب دموکراتیک آغاز می کند و در پروسه انقلاب می کوشد خود را متشکل و قدرتمند ساخته، فرهنگ سوسیالیستی را در جامعه اشاعه دهد و به طور کلی توانائی انجام انقلاب سوسیالیستی را به دست آورد.

بنابراین در مقابل این سنوال که طبقه کارگر ایران چه حکومتی را باید جایگزین دولت بورژوائی (در شرایط کنونی دولت بورژوائی جمهوری اسلامی) سازد، تنها پاسخ علمی و عملی ، پاسخی است که مطرح می کند: حکومتی که طبقه کارگر در رأس آن قرار داشته باشد.

اما همه مسأله در ایران بر سر آن است که چگونه می توان رهبری طبقه کارگر را در انقلاب تأمین نمود. به عبارت دیگر طبقه کارگر ایران در چه پروسه ای می تواند به عنوان طبقه آگاه به منافع طبقاتی خود متشکل شده

و توانائی اشاعه و بسط فرهنگ سوسیالیستی را در جامعه کسب کرده و انقلاب را رهبری نماید. تجربه روسیه به طور مشخص نشان می دهد که انقلابیون کمونیست با کار در تشکل های کارگری (در اتحادیه ها و غیره) و همچنین شرکت در محافل کارگری و در آمیختن با کارگران، از نزدیک در جریان مبارزه آنها قرار گرفته، برای پیشبرد آن مبارزات رهنمودهای عملی داده و در عین حال با پخش اعلامیه و نشریات آگاه گرانه سعی می کردند آگاهی سوسیالیستی را به میان کارگران برده و آن ها را متشکل نمایند. اما همان طور که می دانیم در ایران سلطه یک دیکتاتوری بسیار شدید و قهر آمیز، اساساً امکان ایجاد تشکل کارگری در هیچ شکلی را به کارگران ما نمی دهد. در کارخانجات و همه مؤسسات و مراکز تولید نیروهای امنیتی حضور دارند و شدیداً مواظبند که هیچ حرکت مبارزاتی در میان کارگران شکل نگیرد. در تمام طول عمر رژیم جمهوری اسلامی، کارگران ما قادر نبوده اند حتی در تعدادی محدود، محفل های مبارزاتی علنی بین خود به وجود آورند. حتی در آنجا هم که کارگران سعی در ایجاد سندیکا نمودند، با یورش پلیس و زندان و شکنجه مواجه شدند. بنابراین در شرایط دیکتاتوری که کارگران از وجود تشکل های صنفی خود محرومند و حتی ایجاد محافل علنی کارگری هم امکان پذیر نمی باشد، پس روشنفکران کمونیست هم قادر به انجام کارهای مبارزاتی از آن نوع نیستند که سوسیال - دموکرات های روسیه با برخورداری از ابزارهای لازم (اتحادیه و محافل کارگری)، به طور مؤثر و راه گشا انجام می دادند. این واقعیات به روشنی خود گویاست که مسیر بردن آگاهی سوسیالیستی از طرف روشنفکران کمونیست به میان طبقه کارگر در جامعه تحت سلطه ایران که دیکتاتوری خشن بر آن حاکم است، نمی تواند همان مسیر و راهی باشد که بلشویک ها در روسیه طی کردند.

اما نیروهای رفرمیست مدعی دفاع از طبقه کارگر در ایران، بی اعتنا به تفاوت شرایط جامعه روسیه با ایران تحت سلطه امپریالیسم هنوز پا گذاشتن در جای پای سوسیال - دموکرات های روسیه را راه متشکل کردن کارگران ایران جا می زنند. آن ها از ایجاد به اصطلاح کمیته های اعتصاب در کارخانجات و محیط های کارگری صحبت می کنند که همانطور که تجربه هم نشان داده حتی اگر بتوانند به وجود آیند به هیچ وجه در شرایط دیکتاتوری ذاتی سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر جامعه ایران، امکان رشد و ادامه کاری و تأثیرگذاری لازم را ندارند. در نتیجه از این طریق قطعاً امکان بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران ایران و فراهم کردن شرایط برای تشکل یابی طبقاتی طبقه کارگر ما وجود ندارد.

امروز در شرایطی که کارگران مبارز و دیگر توده های مردم در هر گوشه از جامعه، رهائی از شرایط بسیار ظالمانه کنونی را فریاد می زنند، بسیاری به درستی با افسوس مطرح می کنند که حیف که جنبش انقلابی کنونی در ایران دارای یک رهبری انقلابی نیست. البته این واقعیت در نزد نیروهای اپورتونیست به وسیله ای برای اشاعه یأس و ناامیدی تبدیل گشته که بدون آن که نقشی برای خود جهت کمک به ایجاد چنان رهبری انقلابی در جامعه قایل باشند، با عدم باور به توده ها و جریان مبارزات طبقاتی در جامعه که پیشبرنده تاریخ به جلو می باشند، پیشاپیش "شکست سختی" را برای جنبش توده ها پیش بینی کرده اند.

رهبری انقلابی چگونه می تواند به وجود آید؟

اما آیا جنبش انقلابی مردم ما محکوم است که همواره از نبود رهبری انقلابی در رنج باشد؟ آیا راهی هم برای ایجاد چنین رهبری ای وجود دارد؟ چرا این سنوال مطرح نمی شود که در جامعه دیکتاتور زده ایران، رهبری انقلابی چگونه می تواند به وجود آید؟ و نیروهای انقلابی در ایران اکنون چه کار باید بکنند و به چه وظایفی باید جامه عمل بپوشانند تا زمینه ایجاد رهبری انقلابی را در جامعه به وجود آورند؟

بحث فوق در حقیقت شکل دیگری از بیان این بحث دیرینه است که طبقه کارگر در شرایط سلطه دیکتاتوری امپریالیستی در ایران، در چه پروسه ای می تواند متشکل شده و توانائی قرار گرفتن در رأس جنبش توده ها را پیدا می نماید؟ اما این بحث امروز در شرایط انقلابی کنونی حاکم بر جامعه به شکل کاملاً عینی و عملی مطرح است. بحث این است که کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست در ایران، امروز با استفاده از شرایط و امکاناتی که وجود یک موقعیت انقلابی در جامعه به وجود آورده است، باید به کدام شکل از مبارزه به طور عمده دست بزنند و کدام مسیر انقلابی را طی کنند تا راه را برای تأمین هژمونی و رهبری طبقه کارگر در جنبش بگشایند تا این طبقه قادر شود با سرنگونی جمهوری اسلامی حاکمیت سیاسی را در جامعه به دست خود بگیرد!؟

واقعیت این است که شرایط انقلابی کنونی بهترین فرصت را برای کارگران ایران برای متشکل کردن خود و رفع نقصان مهم جنبش کنونی ایران یعنی فقدان رهبری انقلابی، به وجود آورده است. امروز بسیاری از کارگران ایران تحصیل کرده اند. در میان آن ها کارگران کمونیست و آگاه به منافع طبقاتی خود کم نیستند. این کارگران با همراهی روشنفکران صادق و واقعاً کمونیست باید خود را در تشکل های سیاسی - نظامی متشکل کنند تا در درجه اول بتوانند بقاء و ادامه کاری خود را تضمین نمایند. نزدیک به چهل سال مبارزه کارگران و کمونیستها در زیر سلطه جمهوری اسلامی، از یک طرف و همه تجربه های مبارزاتی در گذشته، چه تجربه منفی حزب توده و روشنفکرانی که در دهه سی و اوایل دهه چهل به کار آرام سیاسی بی ثمری مشغول بودند و چه تجارب مثبت انقلابیون مسلح در دهه پنجاه، همه بیانگر آنند که تحت دیکتاتوری حاکم بر جامعه تنها یک تشکل سیاسی - نظامی می تواند امکان و شرایط حفظ و رشد خود را داشته باشد.

در حال حاضر تشکل های سیاسی - نظامی باید وظیفه بردن آگاهی سیاسی به میان کارگران و دیگر توده های تحت ستم ایران، تحلیل اوضاع و احوال جامعه، افشای ترفندها و توطئه های دشمنان مردم، روشنگری در مورد مسایل مختلف جامعه و افشای تبلیغات آنان که چه از طریق رسانه های خود جمهوری اسلامی و چه از طرف رسانه هائی که از خارج، اغلب در پوشش مخالفت با رژیم، پخش می شوند و به طور کلی کار وسیع روشنگرانه و افشاگرانه را با توضیح واقعیت ها با دید علمی مارکسیستی به عهده بگیرند. از طرف دیگر این تشکل های سیاسی - نظامی باید با دست زدن به عملیات مسلحانه علیه دشمن - ضمن انتخاب دقیق سوژه منطبق بر نیازهای شرایط فعلی و روحیات توده ها - و توضیح و تشریح دلایل این عملیات و چشم اندازهای استراتژیکی اعمال انقلابی خود بکوشند حسن نظر توده ها را نسبت به خود جلب کرده، کارگران را به قدرت خودشان آگاه ساخته و از این طریق خود را به کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه بشناسانند. به این نحو آن ها خواهند توانست با جلب اعتماد توده ها نسبت به خود و به دست آوردن حمایت معنوی آن ها، زمینه را برای تبدیل این حمایت معنوی به حمایت مادی و در نتیجه برخوردار شدن از انرژی و توان توده ها برای پیشبرد مبارزه برای رهائی، آماده سازند.

نمی توان تردید داشت که تعمیق آگاهی طبقاتی و کمونیستی در میان کارگران و متشکل کردن آن ها و همچنین توسعه فرهنگ سوسیالیستی در میان همه ستمدیدگان ایران، تنها با پیمودن چنین مسیری برای کمونیست های راستین ایران امکان پذیر می باشد. چرا که در چشم انداز این راه امکان سازماندهی توده های انقلابی برای انجام مبارزه مسلحانه در جهت آزاد سازی مناطق وجود دارد و به گونه ای که تجربه درخشان جنبش مسلحانه در گُردستان در جریان قیام بهمن ۱۳۵۷ ثابت نمود، از این طریق تحت رهبری کمونیست های راستین نه فقط در خود منطقه ای که به نیروی یک خلق مسلح آزاد شده، بلکه تحت تأثیر قدرت انقلابی و جو انقلابی ایجاد شده توسط این قدرت انقلابی، زمینه های کاملاً مساعدی برای رشد آگاهی طبقاتی و

کمونیستی در میان کارگران دیگر مناطق نیز مهیا می‌گردد. این در عین حال مسیر ساخته شدن حزب طبقه کارگر، یک حزب کمونیست واقعی نیز می‌باشد.

خلاصه باید گفت که برای پیمودن راه درست انقلاب باید از ساختار اقتصادی - اجتماعی، طبقات موجود در جامعه، چگونگی صف بندی آن‌ها و مسایل مختلف از جمله شرایط سیاسی - اجتماعی و فرهنگ و باورهای توده‌ها و غیره تحلیل درستی داشت تا بتوان مسیر درستی را در انقلاب پیمود ولی در عین حال درس‌گیری از تجارب گذشته اکیداً لازم است. بین الگو برداری از انقلابات گذشته و تجربه اندوزی از آن انقلابات، تفاوت بزرگی وجود دارد. اهمیت مطالعه و کسب اطلاعات واقعی از تاریخ گذشته ایران و تاریخ انقلابات در کشورهای جهان به حدی است که اساساً بدون آموختن از تجارب انقلابی گذشته، نمی‌توان راه صحیح انقلاب در کشور خود را به درستی شناخته و طی نمود.

با درک ضرورت مطالعه تاریخ و درس‌آموزی از آن، در ارتباط با بحث فوق دو نمونه قابل ذکر است. نمونه اول مربوط به تجربه منفی برخورد نیروهای چپ‌نمای سازشکار در ایران نسبت به مبارزه مسلحانه توده‌ها در ایران و به خصوص خلق‌گُرد، بلافاصله بعد از قیام سال ۱۳۵۷ می‌باشد. در آن زمان مثلاً سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران که به دلیل برخورداری از اعتبار چریک‌های فدائی خلق واقعی (در حالی که راه و سنت‌ها و آرمان‌های آن‌ها را نفی نموده بود)، نیروی زیادی داشت، اگر قرار بود پیرو یک سیاست انقلابی باشد می‌بایست و می‌توانست، هم در کنار مردم مبارز گُرد قرار گرفته و نیروی خود در سراسر ایران را به نفع پیشبرد مبارزه مسلحانه خلق‌گُرد علیه جمهوری اسلامی به کار گیرد و هم مبارزه سایر افشار و طبقات خلق چه در شکل مسلحانه و چه غیر آن را برای سرنگونی رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی به پیش ببرد. برای این سازمان فرصت‌های تاریخی دیگری نیز در آن زمان به وجود آمد که برجسته‌ترین آن‌ها مبارزات خلق‌ترکمن و اقدام دهقانان مبارز این منطقه در مصادره زمین‌های وابستگان به شاه بود. درگیر شدن در این مبارزه و کمک به دهقانان ترکمن می‌توانست این سازمان را که عنوان تنها جریان کمونیستی ایران با بار توده‌ای را با خود حمل می‌کرد در مسیری قرار دهد که مسیر تداوم و پیشبرد انقلاب (علیرغم شکست قیام بهمن) و برقراری پیوند واقعا مبارزاتی هر چه عمیق‌تر با کارگران سراسر ایران باشد. در چنین پروسه‌ای حزب طبقه کارگر نیز می‌توانست شکل گرفته و رهبری کمونیستی در جامعه تأمین و تضمین گردد.

متأسفانه با قصور در انجام این وظایف انقلابی، طی یک سازشکاری رسوا بین این سازمان و رژیم تازه به قدرت رسیده و هنوز ناتوان جمهوری اسلامی، جنبش دهقانان ترکمن صحرا توسط رژیم سرکوب شد. در گُردستان نیز پیشبرد مبارزه مسلحانه خلق‌دلیر گُرد به دست نیروهای خرده بورژوائی چون حزب دموکرات گُردستان ایران و سازمان زحمتکش‌ان کومه‌له که این بخش دوم بعداً با بی‌پرنسیبی کامل بدون این که پیوندی با طبقه کارگر ایران داشته باشد خود را "حزب کمونیست ایران" نامید، افتاد. توده‌های انقلابی خلق‌گُرد (پیشمرگه‌ها) اگر چه در این تشکل‌های سیاسی قهرمانی‌ها نموده و با فداکاری‌های قابل تحسین خود جنبش مسلحانه بزرگی را در گُردستان پیش برده و با حرکت انقلابی خود تجارب انقلابی زیادی در جنبش خلق‌گُرد و در جنبش سراسر ایران به جا گذاشتند، ولی مبارزه جانانه آنان تحت رهبری‌های خرده بورژوائی و با ضربه بزرگی که دو نیروی سیاسی مذکور در جریان جنگ با یکدیگر به جنبش خلق‌گُرد وارد کردند، نتوانست تداوم یابد.

نمونه دوم مربوط به مسیری است که از جمله کمونیست‌های ویتنام طی کرده و موفق به تشکیل حزب طبقه کارگر در آن کشور شدند. راه آن‌ها، راه ایجاد کمیته و هسته‌های مخفی در کارخانجات نبود بلکه کمونیست

های ویتنامی در پروسه شرکت در مبارزات مسلحانه دهقانان و در عمل کمک به آنان برای دست یابی به حقوق حقه خود (زمین) موفق به تقویت خود گشته و توانستند به عنوان یک نیروی انقلابی کمونیست پر قدرت، حسن نظر کارگران را نسبت به خود جلب و در بین آنان محبوبیت به دست آورند. درست در چنین پروسه ای بود که کمونیست های ویتنام امکان پیوند مبارزاتی با طبقه کارگر را یافته و در این مسیر موفق به تشکیل حزب کمونیست شدند.

با در نظر داشتن این تجربه می توان دید که در شرایط بعد از قیام بهمن برای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران شرایطی به مراتب مناسب تر از آن چه کمونیست های ویتنام داشتند، آماده بود. سازمان مذکور به خاطر مبارزات درخشان چریکهای فدائی خلق در اوایل دهه پنجاه، هم یک نیروی سیاسی شناخته شده و محبوب در میان توده های وسیعی از مردم حتی در دهکوره ها بود و هم از نیرو و توان لازم برای پیشبرد مبارزات توده ها که با روحیه انقلابی والای خود حاضر به مبارزه انقلابی بودند، برخوردار بود و به طور مشخص هم در میان کارگران سراسر ایران محبوبیت و اعتبار عظیمی داشت. ولی همین سازمان درست در نقطه مقابل و بر خلاف یک جریان راستین کمونیستی، ابداً خواستار جنگ انقلابی نبود و به همین خاطر به جای پیمودن مسیری مشابه با کمونیست های ویتنام، ظاهراً برای تشکیل حزب طبقه کارگر مشغول ایجاد کمیته و "شورا" در کارخانجات شد.

مسلم است که بحث در اینجا بر سر مبارزه در روستا و بین دهقانان نیست که جامعه امروز ایران در این زمینه بسیار متفاوت از دوره مورد بحث در ویتنام می باشد، بلکه بحث این است که چه تجربه مثبت کمونیست های ویتنامی و چه تجربه منفی ایران (در این جا باید از نیروهای سیاسی سازشکار دیگر در جنبش آن دوره هم یاد شود که در رد تئوری مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق بین خود مسابقه گذاشته بودند و نقش تقویت کننده در راست روی های سازمانی که تحت نام فدائی فعالیت می کرد، داشتند) نشان می دهند که برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر نباید از تجربه سوسیال دموکرات های روسیه دگم ساخت و راه و روش آن ها را که در شرایط روسیه اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست در آن کشور امکان پذیر بوده، یگانه شکل ممکن برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر وانمود کرد. بحث این است که اگر شرایط در ایران، در آغاز امکان رفتن به میان طبقه کارگر و انجام کار مؤثر ایجاد پیوند با طبقه کارگر را همچون شرایط روسیه دوره لنین به روشنفکران انقلابی نمی دهد، می توان این وظیفه اساسی را به شکل دیگری انجام داد. برای کمونیست ها اصل مسأله یافتن مؤثرین شکل مبارزه برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر است، نه این که چنین وظیفه ای را الزاماً باید از همان جایی شروع کنند که در فلان تجربه تاریخی وجود داشته است. به عبارت دیگر اگر ایجاد پیوند با طبقه کارگر برای کمونیست ها یک اصل است، این امر که برای رسیدن به این امر از کجا و چگونه باید شروع کنند، اصل نیست. می دانیم که کمونیست های کوبا و کمونیست پر آوازه انترناسیونالیست، چه گوارای کبیر نیز با پیمودن راه مبارزه مسلحانه توده ای و در این پروسه ایجاد پیوند با طبقه کارگر کوبا، به این امر پاسخ داده و چنین تجربه ای را از خود به جای گذاشتند.

(ادامه دارد)